

غضنفر پیکر از بنی اسد هم سه هزار نفر موجود بودند . در هنگام ورود سعد بن ابی وقاص بموقع بزور همه عسکر اسلام از استماع خبر وفات مثنی که زخمی جان شکار داشت بغسایت غمگین شدند . میگویند مثنی رحمة الله علیه نزدیک وفات خود بشیر بن الحصاصیه را که یکی از اکابر اسلام بود خلیفه خود نموده برادر خود مهنی را نیز چنین گفت وقتی که سعد رضی الله عنه واصل میگردد وصیتیم را بوی چنان عرض نمای که کارزار را بدین جانب فرات اختیار فرماید . چونکه اگر ظفر باسلام میسر گردد استیلای انطرف دیگر نیز آسان است . اما اگر قضیه بر گردد در آنصورت نیز در عربستان وقت میتوان گذرانید . چون عمر رضی الله تعالی نیز سعد بن ابی وقاص را بعینه وصیت کرده بود پس همگی رؤسای عرب بر رأی صوابنمای مثنی تحسین بلیغ فرمودند . و وظیفه اش را برادرش مهنی در سپردند بعد از آن سعد در موقع سیراف عسکر را تعبیه و مطابق تعلیمات خلیفه طلیعه و جناحین و مقدمه الجیش و ساق و احتیاط را ترتیب و تقسیم و درفشها را بدست مقدمترین دلاوران اسلام تسلیم نمود . و زهره بن عبدالله را که یکی از اصحاب کرام بود مقدمه الجیش ساخته بمکان عذیب نام ارسال و از صحابه کرام عبدالله بن المعتمر را بمجناح یمن و شرحبیل بن السمطی را بمجناح یسار نصب نمود و گفت اگر مرا امر حق واقع شود در آنصورت بجای من خالد بن عرفظه را امیر الجیش و عاصم بن عمرو را بساق و سوار بن مالک را با اداره طلیعه و سلمان باهلی را بسواری قلیل و عبدالله ذی السهمین را بسواری کثیر و جمال ابن مالک الاسدی را پیاده امیر نصب باید کرد . جناب خلیفه درین لشکر عبدالرحمن بن ربیع را بر تبه قاضی عسکر و بتقسیم مال غنایم .

وسلمان فارسی را بتحقیق وقایع و تدقیق مواقع دشمن • و زیاد بن  
ابی سفیان را بخط و کتابت لشکر یان معین فرموده بودند •  
و بقدر نود و نه نفر از بدر یان و سه صد و هفتده از اصحاب کرام و سه  
صد از فاتحان مکه و هفتصد نفر نیز از اولاد اصحاب کرام موجود  
بودند •

سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه لشکر اسلام را بصورت مذکور  
انتظام داده و از سیراف برخاسته بموقع عذیب و از آنجا نیز بقادسیه  
رفته در میان عتیق و خندق رو بروی جسر فرآمده • و فرقه های  
یغما کران را مرتب ساخته باطراف و اکناف مسلط گردانید •  
چون در مدت يك ماه از طرف ایران حرکتی بظهور نیامد پس  
دهتنان و زمین داران و پیشه وران ایران از یغما کران اسلام خیلی  
مضطرب گشته بدولت ایران پیمان نمودند که اگر شما قوه حایه ماند داشته  
باشید • در آنصورت ماچار و ناچار تابع اسلام خواهیم شد •  
یزدجرد رستم را نزد خود خواند و گفت باید که بزودی تمام برای  
مجار به اسلام حرکت نمای • رستم مفارقت خود را از مقر حکومت  
مناسب ندیده و بعضی مغالطات شبیه حق را در میان آورد و گفت  
درین هنگام مصلحت آنست که مراد در مداین نکهدارید و جالینوس  
را بر تبه سیالاری بکارزار ارسال فرمایید • یزدجرد در جایش  
را قبول نکرد و گفت رفتن تو بغایت الزم است چونکه این کار دشوار  
تنها بهمت تو سر انجام خواهد یافت • رستم ازین کلام منفعل شده  
از مداین برآمد • و در موقع سبابط فرآمده و استعفا نامه را نوشته  
بخدمت یزدجرد فرستاد شاه ایران از اهرم قبول نکرد • سعد بن  
ابی وقاص از افکار ایرانیان آگاهی یافته احوال شانرا بامیر المؤمنین عمر

رضی الله تعالی عنه تخریر نمود . • امیر المؤمنین نامه سعید را خوانده  
از احوال ایرانیان واقف شده نوشت که باید که نخستین از روی عدالت  
و آیین مؤحدین چند نفر از اصحاب فرستاد و شجاعت بطریق  
سفارت بمداین فرستاده ایرانیان را در میان قبول دین اسلام و جزیه  
مغیر گردانید . • سعد موافق امر خلیفه بعض ذوات فحش را بنام  
نعمان بن مقرن و یسر بن ابی رهم و حمله بن حویه و حنظله بن الربیع  
و فرات بن حیسان و عدی بن سهیل و عطارد بن حاجب و قیس بن  
زراره و الاعشث بن قیس و الحارث ابن حسان و عاصم بن عمرو بن  
معدی کرب و المغیره بن شعبه و المهنی بن حارثه را انتخاب و ابجالی و بجانب  
یزدجرد سریعًا ارسال نمود .

چون ایشان بمداین و اصل شدند . ساکنان شهر در راه استاده بحسن  
اسپان تازی نژاد و لباس ساده مسلمانان پاک نهاد نظر میکردند  
یزدجرد امرا و وزای خود را جمع کرده و رستم را نیز از موقع  
ساباط باز خوانده و سفیران اسلام را در جای معین فرآورده از  
اختلاط مردمان باز داشت . بعد از آن همراه ارکان دولت و اعیان  
مملکت مشورت کرده سفیران اسلام را نزد خود خوانده ترجمان  
را گفت بدیشان بگو برای چه شما بر ممالک ما تسلط مینمایید .  
چنان می پندارم که این مشغولی داخلی ما باعث جرأت و جسارت  
شما شده است . چون ترجمان کلام شاه را یکان یکان بیان نمود  
نعمان بن مقرن از رفیقان خود اذن خواست و گفت ای شاه  
بدانکه باری تعالی بطائفه عرب مهربان شده پیغمبر خود فرستاده  
است . و رسول الله بمادین خدا را بیان و بجانب دین اسلام  
دعوت نموده از وعده خدا مرزدها داده است . و بسیاری کسان

از طائفه عرب بخواهش خود دین اسلام را قبول نموده نائل سعادت شده اند . اگر چه بعضی کسان اولاً کرها تابع شده بودند ولیکن بعد از آن ایشان هم حال خود را اصلاح نموده اند . الفصه رسول خدا ما را از چابلومی و کاسه لیبی و ستایش و پرستش مردمان رها نموده است و اکنون همکنان ما پرستندگان خدا و بازادی تمام بسعادت دین و دنیا نائل شده ایم . و بموجب وصیت رسول الله با انکسانیکه از قبول دین و یا تأدیه جزیه استنکاف مینمایند . تا مطیع گردانیدن شان با ایشان کار زاری نمائیم . و دیگر ائم و ملل را نیز بجانب انصاف و عدل و دین حق دعوت میکنیم . و پیغمبر خدا کتاب الله را برای ما هادی منبهاح و سراج طریق رشد و فلاح گذاشته است . اگر شما هم مانند ما دین اسلام را قبول نمائید در انصورت تا اجرای احکام کتاب خدا بعضی کسان از مادر ایران مانده دیگر عسکر خود را پس میکشیم . و اگر ازین تکلیف امتناع ورزیده تنها جزیه را قبول نموده بتواضع تمام ادا کنید . در ان حال نیز برای استیفای جزیه بعضی عاملان خود را گذاشته و افس میرویم . و اگر از يك طرف دشمنی صعب بر شما مسلط گردد ما بشما یاری هم میکنیم . اما اگر جزیه راهم قبول نکنید پس چار و ناچار بشما کار زار خواهیم کرد . شاه ایران از کلام نعمان خشمناک شده و فقر و فاقه و ذلت و مسکنت عرب و انعام و احسان خود را بغلو بیان و بعضی سخنهای دیگر هم از ان غلیظ تر مانند این ( نظم ) ز شیر شتر خوردن و سو شمار . عرب را بجائی رسید است کار . که تاج کیانرا کند آرزو . تفو باد بر چرخ گردون تفو ) بر زبان آورد و گفت اگر از کرسنکی و برهنکی بجان آمده باشید بشما خوراک و پوشاک

واندی پول هم بدهیم . و بر مملکت شما شخصی را والی نصب کردانیم که همواره همراه شما از روی شفقت و مرحمت رفق و مدارا نماید .  
 فی الجمله چون ترهات شاه ایران با تمام رسید قیس بن زراره بکلام آغاز نمود و گفت ای شاه فی الحقیقه پیش ازین احوال ما مانند گفته شما بود لیکن دنیا بر یک نمط نمی ماند . چون هر ملتی اقبالی و زوالی دارد پس جناب یزدان بمنیز مهر بان شده و پیغمبر خود را فرستاده حال ما را اصلاح نموده است . اکنون ما مانند گفته شما نیستیم و این حضرات که در اینجا نشسته اند از اشراف عرب هستند . و چون اشراف از اشراف شرم دارند بنابرین ایشان چیزی نمی گویند . مگر حقیقت حال را من بیان نمایم و ایشان هم شاهد باشند . برای شما از سه حال بیرون نیست یعنی یا قبول دین و یا ادای جزیه و اگر ازین دو تکلیف روگردان شوید سوم هم شمشیر بران است والسلام . اگر چه نطق قیس هم مانند نطق نعمان بود ولیکن تعبیر هایش سخت تر و مؤثر تر بودند . یزدجرد از سخنهای سفیر دوم بغایت غضبناک شده گفت اگر میدانستم که پیش از من پادشاهی سفیر را قتل کرده است من هم دوم ان شده شما را قتل میکردم . اگر زود بیدار خود عودت نماید رستم را میفرمایم تا همه شما را در خندق قادیسه دفن می سازد . و از شاپور ذی الاکتاف هم معامله شدید تر باشما اجرامی کند . بعد از ان تو بره پرا از خاک طلبانیده از روی تحقیر گفت هر که در میان شما بزرگ تر است باید که اینرا بردوش برداشته برئیس خود ببرد . عاصم گفت من از همکنان اشرفم . و تو بره خاک را بردوش برداشته و همکنان بر اسپان تازی تژاد سوار شده بسوی معسکر خود رفتار نمودند . و در هنگام وصول عاصم

بسعد بن ابی وقاص با آواز بلند گفت ای سعه زده ات باد که خاک ایران را آورده بزیر پایت می ریزم . وقتی که عاصم توره خاک را برداشته روان شده بود . یزدجرد متوجه رستم شده گفت بزیر کترین ایشان احقرتین همکنان است . رستم گفت احق نیست بلکه بفال نیک برداشته رفته است .

هنوز سفیران عرب در مداین بودند که غارتگران اسلام بهر اطراف و اکناف ایران منتشر گشته چهار پایا ترا عسکر اسلام برای ذبح می آوردند چونکه در عسکر اسلام بجز گوشت ما کولات دیگر بسیار بود بعد از آن رستم باز بسایا طر فته لشکر خود را تعبیه نمود و چهل هزار نفر عسکر را مقدمه الجیش ساخته جالینوس را بروی امیر گردانید . و شصت هزار نفر همراه خود گرفته و بجنابین آن مهران و فیروزان را امیر ساخته و بیست هزار نفر را نیز بساق گذاشته و سی و سه فیل را تجهیز و هر ده را از ایشان بقلب کادو پانزده را بجنابین نهاد ، بسوی دیق کوشی میرفت که بعضی ایرانیان یک نفر عرب را اسیر ساخته پیش رستم آوردند . رستم بعرب گفت مقصد شما چیست که در اینجا آمده هستید . گفت برای تسخیر دیار که حساب پروردگار بما وعده فرموده است . گفت اگر شما با رزوی خود نارسیده از دست ما قتل شوید چه میشود . گفت مقتولان بهشت می روند و دیگران باز در ایفای وعده خدا تعالی سعی می نمایند . رستم گفت پس معلوم شد که خدا ما را بشما تسلیم کرده است . عرب گفت چنین نیست بلکه این بد کرداری و ناهمواری شماست که شما را بما تسلیم مینماید . باید که بکثرت و وفرت عسکر که در اطراف شما فراهم آمده است مغرور شوید . چونکه شما با انسان پیکار نمی کنید

بلکه با قضا و قدر می‌کنید . رستم از تقریرش پر غضب شده  
 عرب را بقتل رسانید . و از کوشی برخاسته و در اثنای راه بچابان  
 ملاقی گردیده بموقع برس فرود آمدند . و چون هردو منجم بودند  
 لاجرم از احکام نجوم خرافات بسیار و ترهات بی شمار ایراد نموده  
 آخر الامر از روی تصادف بوحامت حال ایران هم قرار دادند .  
 و تا که در موقع برس اقامت داشتند . لشکر بان ایشان مانند مور و ملخ  
 منتشر شده همچنان مال و منال ساکنان ممالک خود یعنی ایران را بغما  
 و شیشه ناموس زبردستان را برهوا و ظلهای کونا کونا اجرا میکردند که  
 رستم نیز همچنان رنجیده بعضی از ایشان بدست آورده بقتل رسانید و بکمال  
 تأثر و تأسف سخنهای مقتول عرب را بیاد آورده گفت فی الحقیقه عرب  
 راست گفته بود . بعد از آن از برس بخیره آمده و اعیان مملکت  
 را فراهم آورده بعد از توبیخ و تحقیر بدیشان چنان بیان نمود که شما چرا  
 با عرب مقاومت نکردید . گفتند چه سخن غریب است که شما را یا  
 و برای خود را محافظه نمی‌کنید و در اجرای وظیفه خود  
 تقصیر های بیشمار دارید و توبیخ و عتاب بنام و امی بینید . چون  
 رستم شنید که ظلایه های اسلام بهر طرف تاراج میکنند پس انهم  
 بمقابله ایشان قدری از لشکر معین نمود . سعد بن ابی وقاص از بحال  
 آگاهی یافته برای امداد غار تکران اسلام عاصم بن عمر را ارسال  
 نمود چون ایرانیان روی عاصم را بدیدند . زود پشت بر گردانیدند .  
 و عاصم هم غنایم را گرفته بمسکر اسلام باز گردید . بعد از آن سعد  
 عمرو بن معدی کرب و طلحة الاسدی را برای تفتیش حال دشمن  
 فرستاد . ایشان از یک فرسنگ بیشتر رفته و لشکر ایران را دیده  
 و عمرو برای دادن خبر رجعت نمود . و طلحة شب در آنجا مانده

و طنابهای يك دو خیمه لشکر دشمن را بریده و چند اسیر را گرفته  
 بجانب معسکر خود می کردید که چند نفر سواره ایرانیان  
 دنبال طلحه افتادند . طلحه نیز باز گردیده دو نفر را قتل و یکی را  
 اسیر کرده پیش سعد رسانید . و اسیر مذکور دین اسلام را قبول  
 کرد . و سعد نامش را مسلم نهاد . بعد از آن رستم بجالینوس و حادویه  
 تعلیمات مخصوصه داده بجالینوس را پاپین پل مقابل زهره و حادویه  
 را بمکان تیر ناباد نهاده خودش در خاراره فرآمده و از آنجا برخاسته  
 بعد از چهار ماه از برآمدن مداین بقادسیه واصل گردید . از سست  
 رفتاری مقصدش آن بود که اسلام را بتنگ آورده بسوی خود  
 کشد . و اگر یزدجرد بیای خیر فرستاده تعجیل نمیکرد هنوز هم  
 وقت بسیار در راه می گذرانید . با این همه عمر رضی الله تعالی  
 عنه نیز بخدعه و دقائق حرب واقف بوده همواره سعید را بتائی  
 و درنگی امر مینمود . آخر الامر رستم از ابرام و اصرار شاه عاجز  
 شده و بخلاف رأی خود حرکت نموده بوجه بیان آتی در چاهی که  
 از آن بسیار میترسید سرنگون افتاده تا قعرش برسد .  
 القصة رستم واصل قادسیه شده بکنار آب عتیق رو بروی سعد بن  
 ابی وقاص لشکر را تعبیه و فیلان را بوجه سالف البیان بفرقه ها  
 تقسیم و روز دیگر از سر آب عتیق حرکت و تا منتهای معسکر اسلام  
 یعنی تاموقع خفان عزیمت و از آنجا بسوی بالا رفته بر سر پل فرود آمد .  
 چون سر جسر بلند بود لشکر اسلام را کشف نموده برای ملاقات زهره  
 خیر فرستاد . آن هم قبول نموده و در هنگام ملاقات رستم شرائط  
 آشتی را بیان ناکرده برای عقد مصالحه زهره را تکلیف و حرفهای  
 غلیظ و کثیف که یزدجرد بسفیران اسلام بیان کرده بود بالفاظ



ملاّیم بر زبان آورد . و گفت ای ماهمیشه همسایه شما بودیم  
 و در هنگام ضرورت و احتیاج بشما دستگیری نمیکردیم . اکنون  
 حال قدیم خود را بیاد نمی آید که بر چه منوال بوده است . زهره  
 سخنهایش را التفات نموده و شرف نبوت و فضل و مزیت دین مبین  
 در میان آورد و گفت اکنون حال ما مانند اول نمانده است .  
 چونکه طائفه عرب در دایره دین اسلام در آمده از او امر جناب  
 یزدان تجاوز نمی کنند . بلکه همواره اعتدال را اختیار و شمارا  
 نیز در پذیرفتن دین اسلام و یا جزیه و یا حرب مخیر می نمایند . رستم گفت  
 اساس دین اسلام بر چه چیز است . گفت بنای دین اسلام بر کلمه  
 شهادت است . رستم گفت دیگر چه دارد . گفت بندکان خدا را  
 از بندگی بندکان رهانیدن و برستش را تنها جناب جهان افرین منحصر  
 کردن است . چونکه همه ما از آدم و حوا یعنی از یک پدر و مادر  
 پیدا شده برادر یکدیگر هستیم . رستم گفت چه خوب دیندست .  
 اگر ما آنرا با قوم و قبیله خود قبول نمایم آیا شما از اینجا بیرون میروید  
 یا نه گفت والله میرویم

بعد از آن رستم بزرگان ایران را که همراه داشت فراهم آورد . و گفت  
 اگر ما دین اسلام را قبول نماییم هم از مشغله کارزار خونخوا روهم  
 از کردار ناهنجار که از قرنهای بسیار مانند زهر مار در دمار مارا  
 یافته قرار گرفته است رستگار می شویم . ایرانیان بی باله که از روی  
 نفاق تر یا ق اخلاق را بر طاق گذاشته بر زیر دستان سینه چاله اظهار  
 تجبر و تکبر دوست میداشتند . عادات عاد لانه اسلام را مخالف  
 کردار ناهنجار خود دانسته دین اسلام را رد و احوال عرب را بحالت بد  
 تحقیر نمودند . رستم بدیشان متوجه شد و گفت شما چه مردمان ظاهر

بین هستید که تنها بلیاس و متاع ظاهر ایشان نگاه می اندازید . و بحر  
 فهای کران بهای این شخص که مانند مروارید میریزد ملاحظه  
 نمی کنید . آبادر ملک خود مردی چنین راستگو دیده اید . و یا  
 سخنهای چنین ذی قیمت شنیده . چون رستم دید که نصایح خردمندان  
 در دل سنگین ایرانیان اثر نمی کند . زهره را باز گردانیده بسعد بن ابی  
 وقاص خبر فرستاد که برای مکالمه سفیری دیگر ارسال نماید .  
 بزرگان اسلام در باب فرستادن چند نفر هنر پرور مشورت می کردند که  
 ربیع بن عامر بسخن آغاز نمود . و گفت رأی من بر آنست که تنها یک  
 نفر باید فرستاد . چونکه در فرستادن یک نفر تأثیر بیشتر دارد .  
 سعد رئیس را پسندیده هم او را فرستاد . وقتی که ربیع بر اسب  
 سوار شده از پل بگذشت . ایرانیان او را اندی باز داشته زود رستم  
 خبر دادند . رستم برای اظهار شوکت و حشمت بر سریری مرصع  
 بزرگ و کوهر باکر و فرنیشته سفیر اسلام را بخواند . ربیع همراه  
 سلاح بر اسب سوار میشد که ایرانیان بدو چنان گفتند سلاح را  
 در اینجا گذاشته بی سلاح باید رفت . ربیع گفت من بخواهش دیدار  
 شما نیامده ام که تکلیف شما را قبول نمایم . بلکه با رزوی شما آمده ام .  
 اگر نخواهید واپس میروم . رستم از این حالت آگاهی یافت و گفت  
 بگذارید تا با سلاح بیاید . چون ربیع بر در خیمه رستم رسید از اسب  
 فرود آمده لگام اسب را بایک طناب خیمه بسته درون درآمد . بزرگان  
 ایران جای نشستنش بر فرش مزرکش نشان دادند . ربیع انکش  
 و فش و فرش مزرکش را بچشم حقارت نگاه انداخته و بسپر خود  
 تکیه زده بر زمین نشست و گفت در میان اسلام بر چیزهای مزین  
 و مزرکش نشستن جائز نیست . بعد از آن رستم بواسطه ترچجانی

که بنام عبود از ساکنان حیره بود ربیع را سوال نمود که شما برای  
 چه در اینجا آمده هستید . ربیع جواب داد که خدای تعالی ما را برای  
 رهایی بنده خدا از بندگی بندهکان و مظلومان را از جور ظالمان  
 و برآوردن بیچارگان ازادیان باطل و درآوردن شان در دین عدالت  
 آیین اسلام فرستاده است . رستم گفت مقصد شما را دانستیم آیا  
 اکنون برای مشورت نمودن ما با وکلای دولت مهلت میدهید یا نه .  
 گفت آری فراخور سنت رسول الله تا سه روز مهلت میدهیم .  
 و در مدت مذکور بقبول دین و جزیه و کارزار محیر هستید . رستم  
 گفت تو مگر رئیس اسلام هستی . گفت نه . ولیکن همگی اسلام  
 مانند یک وجود هستند . اگر یکی از ایشان بچیزی قرار دهد دیگران  
 کفیل میشوند . ما خرد و بزرگ نداریم . بلکه همه ما برادر  
 یکدیگر هستیم . بعد از آن رستم بزرگان ایران را که در اینجا فراهم  
 آمده بودند شرائط ربیع را بیان نمود . و گفت شما چه میگویید .  
 گفتند ما بدین و آیین مردی چنین حقیر و فقیر تابع نمی توانیم شد .  
 رخت و قیافتش را نمی بینید که چطور است . رستم گفت بلباس  
 ساده عرب نگاه میندازید . چونکه ایشان زینت و زبور را چندان  
 دوست نمی دارند . بلکه بر قنار و کردار و گفتار استوار ایشان ملاحظه  
 نمایند . بزرگان ایران بسخنهایش چندان کوش ندادند  
 چون ربیع در اینجا اعتبار خود ندید . و گفتار دیوانه و ارا را بیان  
 بشنید . بر اسب تیز رفتار سوار شده باز کردید . اگر چه روز دوم  
 رستم ربیع را از سعد باز طلبیده بود . اما آن روز سعد بجای وی حذیفه را  
 فرستاد . هر چند آن هم در لباس و قیافت ربیع بود ولیکن تاد در خیمه رستم

سوار رفته و از اسب فرود نیامده با هیبت و تمکین به استاد . رستم  
ازو پرسید که چرا ربعی نیامد . گفت امیر مادر شدت و رجا در میان  
ماعدالت را اجرا میکند . بشا برین امروز آرامش را بر هم نداد و  
مرافستاد . رستم گفت میخواهیم که مهلت را تمديد نماييد . گفت  
از اعتبار ديروز باز سه روز است . بعد از آن رستم پسرکان ايران  
خطاب نمود و گفت سخنهای سفير ديروزی را شنيديد . و معامه  
اش را نيزديديد . اين هم مانند او ميگويد . و ما را در ملك خود ما  
تکثير ميکند . چونکه از اسب هم فرود نمی آيد . بعد از آن  
حديثه را باز کرد اتيمه ديکري را طلبيد . سعد بن ابی وقاص بجای  
آن مغيزه را فرستاد . رستم برای اظهار شوکت و حشمت منزل  
خود در ايش از پيش زينت داده و بر سر روی مرصع قرار گرفته و ديگر  
امرای عساکر ايران ايرانبشاهی فاخره مندر بر کرده و کلاه کبر و غرور  
بر سر گذاشته نشسته بودند که مغيزه نيز رسیده خواست که بپوشوی رستم  
نشاند . اما بر ايشان دست رد بر سينه اش نهاده جای ديگر نشان  
دادند . مغيزه رنجيد و گفت اگر چه ما قبل از اين افسون و افسانه  
و خيالیهای مجنونانه بزرگان ايران بسيار ميشنيديم و لکن اينقدر سفيد  
و دون بودن شمارگان نيز ندیديم . چون در میان عرب يکديگر را نمی  
پرستند . لاجرم افسانهای مذکور را نيز بر مبالند . حال ديگر دیدم .  
چنانچه تند باد کبر و غرور حال هر فلان را تباه ميکردند . درخت  
اعتبار شمارا نيز همين غرور است که از بيج و بنیاد بر انداخته مغلوب  
و مقهور ميسازد . هر چند از کلام مغيزه علامت سرور و حبور  
در چهره زيردستان و خدمتکاران ايرانيان ظاهر بود و لکن دل از ردگی  
پسرکان ايشان نيز باهر . علی الخصوص از اين سخن حال رستم

بیکبار متغیر شده و احوال سابقهٔ عرب را بتحقیر یاد آورده .  
 و احسان بی پایان ایرانیان را از روی امتنان بیان . و بسان شاه ایران  
 یزدجرد الفیاض غلیظ بی بنیان بر زبان رانده اطوار ناهنجار را نشان داد .  
 مغیره بعد از حمد و ثنای خدای جهان آفرین گفت فی الواقع  
 در قدیم ایام ما بحال بد مبتلا بودیم . مگر باری تعالی مهربان  
 شده و برای اصلاح حال ما بفرستاده ما را بطریق  
 راست ارشاد نمود . الحمد لله اکنون حال ما باحسن حال محمول  
 و ناکامی ما بسعادت و اقبال مبدل گشته است . و شمائیر  
 از کفران نعمت ایزد متعال مستحق و بان و ذکال جناب ذوالجلال  
 شده هستید . چون مغیره نبات معانی الفیاض را موافق زمان و مکان  
 باتلخیص راستی آمیخته و در کام بی مذاق ایرانیان ریخته مانند سفیران پیشین  
 در باب قبول جزیه و نپردودین مخیر گردانید . رستم بدش از بدش  
 خشم گرفته فقر و فاقهٔ عرب و احسان بی پایان سابقه و قوت و عظمت  
 حاضرهٔ ایران را باز در میان آورد . و گفت این همه از ضرورت  
 و کمر سنگین است که شما بخیمال محال درین صیغاری و جبال میگردید .  
 اکنون باید که هر یکی را از شما برای رضای خدا اندکی جو و خرما  
 و سردار شما را نیز مبلغ یک هزار درهم و یک رأس اسب و یک دست جامه  
 بدهیم تا باز گردیده در حق ما دعا کنید . مغیره جواب داد که  
 جناب خدا بندگان خود را روزی میرساند . چه فائده که شما  
 خود را نمی بینید که از سبب کفران نعمت تا چه درجه ضعیف و نحیف  
 شده هستید . ما حال شما را بهتر از شما میدانیم . ازین سخن آتش

خشم رستم بالاتر شده و مغز دیک سرش بچوش آمده حالش خیلی متغیر گشت . و گفت از اینجا بدر شو . و زود رفته برادران خود خبر رسان که در اندک زمان سر همکنان را از تن جدا خواهم کرد . و امیر خود را نیز از من بگو . اگر جسر را ببرد چشمانش را خواهم بر آورد . مغیره زود برگردیده صورت مکانه را باهز یان رستم یکان یکان تبلیغ نمود . سعد گفت برای من مزده فتنح و ظفر آوردی چونکه نصرت و غرور و خشم و ظفر هرگز باهم صورت نمی بندد . جسر را ما بشمشیر های خود ضبط کرده هستیم ایشان را از ان همراه نخواهیم داد . بعد از ان چند نفر دیگر از امرای اسلام بجهت بیان حال جسر و تکلیف و افسین باز برستم فرستاد . اگر چه سفیران اسلام بارستم ملاقات کرده مطابق عادت عدالت آئین اسلام مسائل ثلثه معلومه را تکرار بتکرار بیان و اندیشه و خامت پیشه عاقبت را باندر زهای فراوان نشان داده بودند . ولیکن رستم بافتخار تمام و غرور مالا کلام زبان آتش فشان را دراز و بعد اب آتش ایرانیان که تأثیرش از مدت مدید ناپدید شده بود . سفیران اسلام را تهدید شدید نمود . و گفت بدانید تا که تار پود وجود جله عرب را نابود نسازم . آشتی را قبول نخواهم کرد . و گویا موافق حال ضعف اشتمال عرب حکایه رو باهی آورده بدین وجه بیان نمود که حال شما بدان رو باه میماند که . وقتی از سوراخ دیوار باغی در آمده خرامان و جلوه کنان میکردید . و در میان درختان باردار میخزید . ناگهان نگاه باغبان بران حیوان افتاد و گفت ببینید این بیچاره حیوان ناتوان چگونه بی پروا در اینجا سیر و تماشا میکند . رو باه رنجیده پیش برادران خود رفت و گفت باغبان ما

را بنظر حقارت میبیند . چونکه ما را حیوان لاغر و ناتوان میخواند  
 و باهان از کلام باغبان غضبناک کشته باز دحام تمام در باغ در آمدند .  
 تا کثرت و وفرت و شوکت و مکنت خود را بوی نشان دهند .  
 اما باغبان سوراخ دیوار را استوار بسته و چوبی خاردار بدست  
 گرفته بتاخت . و در اندک زمان همکنان را با خاک هلاک یکسان  
 ساخت . اگر چه رستم بعد از آن هم هزیانهای فراوان بر زبان  
 رانده بعضی مثالهای موش و مکس را بیان کرده بود . اما سفیران  
 نکته دان اسلام بچنین هزیانهای بی معنی ایرانیان التفات ننموده باز  
 چند بار تکرار تکرار در اختیار نمودن دین عدالت آئین و یا جزیه  
 مخیر و مختار گردانیدند . و نتایج مضمره نبرد ووغا و فواید کثیره  
 صلح و صلاح را بیان کردند . و گفتند کنشاه عظیم و تاوان جسمیم  
 ان نتایج و خیم که از ویرانی ملک و دولت و ریختن خون رعیت منتج  
 میگردد نه بر ما بل بر کردن شما خواهد ماند . با این همه رستم را ابله  
 و نادریست نباید گفت بلکه مردی بود خردمند و چست .  
 چونکه بسیاری نتایج و خیمه افعال مخیمه ایرانیا را قبل از وقوع  
 بدیده خرد دیده حقیقت حال را بر زبان ایران بیان میکرد اما ایشان  
 بدیدار دختر رز سرخ پوش بجوش و خروش آمده . و بانگ نوشا  
 نوش ساقی خود فروش بهوش و از نشه باده کبر و غرور چنان  
 مست و مدهوش شده بودند که اندر زهای اهل هوش را بکوش کران  
 نیوش مانند داستان پیره زنان می شنودند . لاجرم اگر چه رستم  
 چار و ناچار بصورت اشکار موافق افکار ناهموار سرداران ایران  
 که برای کار زار عناد و اصرار میکردند . بسفیران اسلام حرفهای  
 دشوار و سخنها ناکوار میگفت . با این همه در خلوت و

عزالت حقیقت حال و وخامت استقبال را نیز از بزرگان ایران پنهان نمیداشت .

چون سفیران اسلام با جواب ناصواب ایرانیان بمسکر خود رجعت نمودند . و قعه کارزار قرار یافته سعد بن ابی وقاص امرای مسکر اسلام را فراهم آورده فرمود تا هر کس بر جای خود قائم بماند . القصه از یکطرف لشکر ایران شبان شب بر آب عتیق بتقدیم جسر جدید مشغول شده . و روز دیگر وقت نیمروز کار جسر را با تمام رسانیده فوج آغاز مرور و بلا ممانعت و مخالفت همکنان ازین عبور و لشکر را تعبیه و تنظیم و فیلان را بفرقه ها تقسیم نموده قرار گرفتند . از طرف دیگر سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه از بزرگان اسلام مانند مغیره و عاصم و طلحه و حذیفه و قیس و غالب و عمرو را که از اهل رأی و شجاعت بودند باشیرای مشهور چون شماخ و الحظید و العبدی و غیره برای التماس التماس دارو گیر در دل برنا و پیر شیران حمید کبر اسلام در فرقه ها تعیین گردانید . و چون خود از سبب بعضی دانهای عارضی که بر وجود داشته بر کوب و نزول مقتدر نبود . پس بر بام قصری بلند که برای کشف لشکر طرفین بنا کرده بودند برآمده . گفت اگر احیاناً جان ناتوانم هدف سهم قدر گردد بخاند این عرقله را بجای من سپهسالار باید ساخت . بعد ازین بعضی اهل تفاق را که در لشکر بودند بحبس انداخته بتاریان قرآن فرمود تا سوره انفال را با آواز بلند بخوانند ( سوره انفال را سوره جهاد هم میگویند ) چون قرآن سوره شریف را با تمام رسانیدند . از مزده فوز و نصرت در دل هر کس برای جهاد شوقی جدید پدید آمد .



و بعد از آن سعد از بالای بام بمسکر اسلام چنان پیمان نمود که باید که هر کس بعد از نماز پیشین بجای خود قرار گیرد . من چهار تکبیر میزنم . و در تکبیر نخستین شما نیز بامن تکبیر خوان کشته حاضر شوید . و بتکبیر دوم خود را با سلاح مسلح سازید . و بتکبیر سوم اسپان تازی نژاد را در میدان جهاد جهانبنده بعضی ابیات و اشعار که نشاط بخش و شجاعت انگیز باشند بخوانید . و بتکبیر چهارم شما هم تکبیر خوان کشته و لا حول و لا قوة الا بالله را بر زبان آورده بسوی میدان نبرد پویان شوید . القصه بعد از نماز پیشین بتکبیر سوم سواران اسلام مبارزه جویان بجانب دشمنان غرامان کشته . و از گردان ایران نیز شخصی فیروز نام در میدان افترا در آمد . و از طرف اسلام خائب بن عبدالله شاهین و از بیخه جان شکار گرفتار و کشتان کشتان بمسکر اسلام آورده بسعد تسلیم نمود . بعد از آن دیگری هم از بزرگان ایران اسب را تیر عیان گردانیده طالب مبارزه شد . بمقابله اش نیز عمرو ابن ممدی کرب برانده کرببانش را گرفته و زیر پای انداخته بقتل رسانید . بعد از آن فیل بانان ایران بدوانیدن فیلان بر میخند و میسره لشکر اسلام آغاز نمودند . سعد رضی الله عنه دانست که همانا اسپان تازی نژاد اسلام بمشاهده فیلان قوی هیكل که هرگز شکلی چنین مهیب ندیده اندر دیده تعبیه را خلیل پذیر خواهند گردانید . پس زود با یکی از یاوران خود بنی اسد خبر فرستاد که هر چه زودتر چاره فیلان را بینند . بنی اسد زود بمحرکت آمده بعضی را باترهای جانشکار زخمدار و بعضی را برخاک ابار انداخته و لشکر ایران را با فیلان از جای لرزانیده تا موقع پیشین شان پیش کرده

میرفت که ایرانیان باز دحام تمام بر بنی سعد حمله آوردند . ان هم  
 با ایشان هنوز دست بگر بیان بود که سعد تکبیر چهارم بخواند .  
 پس لشکر اسلام بشدت تمام بر ایرانیان حمله آورده و شعله آتش  
 جدال و قتال بلند شده و فیلان ایران صفهای لشکر اسلام را بر هم  
 زده تعبیه را خلل پذیر میکردانیدند که سعد یآوری دیگر بسوی عاصم  
 بن عمر که یکی از امرای عسکر اسلام بود فرستاده امر نمود تا چاره فیلان  
 را بر صورتی که تواند زود بیابد . عاصم هم گروهی از تیر  
 اندازان جدا کرده و بر فیلان ایران مسلط کردانیده  
 . و چنانچه از يك طرف تیرهای شان بر هدف مراد رسیده  
 کارگر میشدند . از طرف دیگر بهادران تیغ زن نیز حمله آورده پی  
 و خرطوم فیلان را انچنان میریدند که در اندک زمان میدان  
 را از وجود نامبارک شان خالی ساختند . و تا وقت عشاء  
 محاربه نموده بعد ازان از تاریکی شب جنگاوران طرفین باز  
 کشتند . اهل اسلام روز این محاربه را ( یوم الرماه ) نام نهادند  
 یعنی روز تیر اندازان . روز دیگر علی الصبح بامر سعد شهدا  
 را دفن و زخمداران را برای مداوا بطائفه نسا که در معسکر بودند  
 تسلیم نمودند . درین محاربه از قبيله بنی سعد بقدر پانصد نفر  
 در میدان حرب شهید گردید . روز دیگر چون قهرمان اتشین  
 مزاج خورشید از کین خاور سر بر آورد و بنیره اشعه ظلام سوز  
 لشکر بیشمار اختران شب افروز را از دیده مردمان پنهان ساخته  
 روی زمین را از ظلم ظلمت رهائی داد . لشکر طرفین باز در صحرای  
 جنگ راه گیر و دار را چنان تنگ ساخته متاع کرا بنهای حیات  
 را بی تامل و درنگ بقیمت خاک و سنک می فروختند که امیر عسکر اسلام

هاشم بن عتبّه که در بر شام بارو میان محاربه می نمود . بفرمان  
 حضرت عمر رضی الله تعالی عنه عازم عراق شده و قعقاع نام بهادر  
 را با مقدمه الجیش پیش فرستاده و خودش بقدریک فرسنگ راه  
 دردنبال مانده . و قهرمان قعقاع لشکر خود را فوج فوج جدا  
 ساخته و هر فوج را در پی یکدیگر بمیدان حرب در آورده باعث  
 قوه الظهر لشکر اسلام و سبب ضعف و فتور دشمنان گشته و در میدان  
 مبارزه از بزرگترین امرای ایران فیروزان نام و بعد از آن حادویه  
 ذوالحاجب را نیز بدست خود بقتل رسانید . چون بعضی فیلان  
 ایران زخمدار شده و بعضی نیز بر خاک ادبار افتاده و صندوقهارا  
 بشکسته از کار معطل ماندند . پس سواران اسلام بکوشمالی ایرانیان  
 چنان مشغول شدند که تا نیم شب در میدان حرب آواز طعن و ضرب  
 باستماع آمده و از سرداران ایران حاکم سجستان بنام شهریار نیز  
 باخاک یکسان گشت . اهل اسلام آن روز را ( یوم الاغوات )  
 نام نهادند . یعنی روز امداد . و روز سوم علی الصبح شهدا  
 را دفن و زخمداران را برای معالجه و مداوا بطائفة نسا در سپردند .  
 درین بازار کارزار از اسلام بقدر دوهزار نفر شهید و زخمدار و از  
 ایرانیان هم ده هزار نفر مقتول و خاک کسار و شهدای اسلام مدفون  
 شده گشتگان ایرانیان همچنان در خاک و خون سرنگون ماندند .  
 بهادر قعقاع دیگر لشکریان را نیز که هنوز دردنبال بودند شباشب  
 رسانیده و فوج فوج جدا گانه ساخته قرار داد که ایشان هم مانند پیشینیان  
 یکان یکان در هنگام اشتعال آتش قتال بطریق امداد در میدان جنگ  
 وجدال در آیند . امیر الجیش هاشم نیز که بمیدان حرب نزدیک شده  
 بود تدبیر قعقاع را پسندیده امر داد که فوجهای اسلام همان تدبیر

قعقاع قهرمان را بفرستند . و برای اجرای آن مأموری مخصوص  
 گذاشته خود بجانب لشکر عودت نمود .  
 روز سوم بازار پر خاش بوقت چاشت گرم شده و ایرانیان فیلان  
 پس ماندگان را نیز تجهیز و بنکبهائی ایشان سر بازار  
 پیاده و بصیانت پیاده هم سواران را معین ساختند . هنوز دلاوران  
 نامدار در میدان کارزار با شمشیر ابدار و تیر جانشکار و نیزه خونخوار  
 و کرز و کویک جانکسار مشغول پیکار بودند که ناگهان لشکر غضنفر  
 و عسکر از در پیکر با قعقاع بهادر بطریق امداد در عرصه جهاد  
 گروه گروه درآمده و جنگاوران اسلام از دیدن برادران بشوق تمام  
 بازوان مرد افکن را قوی تر گردانیدند . بعد از آن در اندک زمان  
 سواران هاشم نیز فرقه فرقه رسیده با هر بران اسلام ملحق گشتند  
 اگر چه از یک طرف هاشم قهرمان بقطبکاء لشکر ایران مانند شیر  
 زین حمله آورده صفهای دشمنان را پریشان میکرد . اما از طرف  
 دیگر فیلان ایران هم مانند نخستین در صفوف دلاوران عومین درآمده  
 باعث زین فراوان میشدند . و سردار لشکر اسلام سعد بن ابی  
 وقاص حال مذکور را مشاهده کرده برادر خود عاصم و بهادر  
 قعقاع و شمع و زمیل خبر فرستاد که چاره فیل سفید که از دیگران  
 زیانکار تر است زود تر بیایند . لاجرم از یک طرف قعقاع و عاصم  
 با یک فرقه لشکر بر فرقه فیل که رو بروی خود داشتند حمله آورده  
 بر اکنده و پریشان و فیل دمان را نیز با خالیکسان نمودند . از طرف  
 دیگر شمع و زمیل بر فرقه فیل سفید حمله آورده و پاسبانانش را بر هم  
 زده و چشم فیل سفید را اما جگه تیر قضا ساخته از چند جا زخمدار  
 گردانیدند . فیل مذکور از درد زخنها سر اسیمه گشته پس و پیش

و چپ و راست میدوید که قهرمان قفقاع موافق افکار خود سی نفر سوار را بر کزیده بقصد شکار سرداران لشکر ایران سی بار حمله آورده و بسیاری را با خاک یکسان کرد آید . فیل سفید از اضطراب زخه‌ها در يك جانپستاده و از آب عتیق گذشته و پیشوای فیلان دیگر شده صفوف لشکر ایران را بر هم زده بجانب میدان رجعت نمودند . درین محاربه از مشاهیر اسلام قیس بن المکشوح و عمرو بن معدی کرب شهید شدند . و این محاربه را عرب ( یوم النهماس ) نام نهادند یعنی روز مردان قوی و توانا و یاروز پهلوانان بی همتا . اگر چه محاربان طرفین تا هنگام شام جنگیده از یکدیگر جدا شده بودند . اما در اندک زمان باز لشکر عرب و ایران بر یکدیگر حمله های شیران آورده در تمام شب محاربه نمودند . و عرب آن شب را ( وقته لیلۃ الهریر ) نام نهادند . چونکه آواز تیغ و سنان بی فریاد و فغان مانند صدای آب جریان سموع میشد .

درین اثنا سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه و عمرو را برای گرفتن جایی در پایین موقع ( سکر ) که گذرگاه اب بود زود فرستاد تا لشکر ایران از آنجنگ گذشته دنبال لشکر اسلام را بزنند . طلحه و عمرو با لشکر وافی موقع مذکور را گرفته باهم مشورت کردند که از آب گذشته دنبال لشکر ایران نیز بزنند . فی الجمله طلحه با مقداری عسکر از آب گذشته و دنبال لشکر ایران را گرفته همگی عسکر اسلام بیک زبان تکبیر خوان شدند . ایرانیان از چنین بلای ناگهسان سراسیمه و در دریای حیرت مستغرق شده بودند که فرقه عمرو نیز که در گذرگاه بود بشنیدن تکبیر بفرقه لشکر ایران که پایین گذرگاه بودند حمله آوردند . چون برای گرفتن اجازت از سعد

وقت نمانده بود پس دلاوران اسلام از هر اطراف و اکناف بر ایرانیان  
 جلهای فراوان آوردند . بهادر قعقاع نیز با سواران رسیده و از  
 دنبال بنو اسد و بعد از آن بجبله و دنبال ایشان دیگران هم با  
 قبیلهای خود مانند شیران بیشه حله آوردند . سعد بن ابی وقاص  
 حال ایشان را از بام قصر یکان یکان مشاهده مینمود و میگفت  
 ( اللهم اغفر لهم وانصرهم ) و حال مذکور تا نماز خفتن دوام  
 نموده و بعد از آن لشکریان طرفین باهم آمیخته و رفته رفته تا روزه حرب  
 و قتال مشتمل و جلهای دلاوران تا بامداد ممتد شده و بعد از آن بیکبار  
 قعقاع تا مدار بادیکر سرداران عرب با ذوق و طرب بر قلب لشکر  
 ایران حله آورده و چون شبر زبان شریان ایرانیان را با نشتر تیغ  
 و سنان چنان میکشادند که جوش و خروش ایشانرا سعد بن ابی  
 وقاص بکوش هوش استماع . و دست مناجات را بدرگاه قاضی  
 الحاجات برداشته برای نصرت اسلام دعا مینمود . این حال دهشت  
 مآل تا زمان چاشت دوام و بعد از آن تا کههان بقدرت جناب یزدان  
 تندبادی وزان کشته و خیمه و خرگاه رستم را برکنده بر سر ایرانیان  
 بچنان شدت انداخت که رستم زود از خیمه برآمده خود را  
 در میان استران بار بردار پنهان ساخت . اگر چه قعقاع تا سر بر رستم  
 رسیده هر چه بیشتر جسته بود اثرش کمتر یافت . با این همه هلال بن  
 علقمه رستم را یافته بقتل رسانید . و بر سر یرش نشسته باواز بلند  
 گفت ( قتلت الرستم ورب الکعبة الی الی ) یعنی بخدای کعبه  
 سوگند میخورم که من رستم را بکشتم و زود بجانب من بیاید .  
 دلاوران اسلام نیز بشتافتند و باطراف هلال هاله زده بیک زبان  
 تکبیر خوان گشتند .

از مردن رستم حال لشکر ایران بکلی پریشان شده و جالینوس نام سردار لشکر زنجیردار ایران را همراه خود گرفته از اب عتیق میگذشت که لشکر اسلام بر سر ایشان نیز مانند بلای ناکهان ریخته همکنان و اباخالد یکسان ساختند . میگویند عدد کشتگان ایرانیان بسی هزار نفر بالغ شده بود . باضمحلحال لشکر ایران ضرار بن الخطاب درفش کاویانی را که عبارت از یک پاره پوست بود و اطرافش بانواع جواهر کرا بنها مزین و مرصع شده بود بدست آورده باخس مال غنایم بقر خلافت فرستادند . بعضی میگویند اگر چه قیمتش بمبلغ دو ملبسون درهم بالغ میشد اما بسی هزار درهم فروخته قیمتش را نیز در مال غنایم انداختند .

پس از چنین هزیمت ایرانیان سعد بن ابی وقاص قعقاع و شرحبیل را دنبال کر یزندگان فرستاده و بعضی سرداران عرب نیز بمخواستش خود رفته روی شمشیر و سنان را باخون دشمنان سرخ رومبکر دایندند . زهره بن حیوه هم با سه صد نفر سوار فراریان ایرانیان را فراهم می آورد که از امرای ایران سالف الذکر جالینوس نام را نیز یافته بقتل رسانید . عسکر اسلام تا جایکه در میان خراجه و سلجیه و بخت بود فرار یازرا عقبگیر و امن خواهانرا اسیر ساخته عسودت میسر کردند که بعضی سرداران ایران از ارتکاب عار فرار استکبار نموده با فرقه های بقیة السیوف پای تپسار در میدان کارزار نهادند . سرداران اسلام نیز بر هر فرقه یکان یکان حمله آورده بسیار را بقتل رسانیدند . از کر یزندگان ایرانیان تنها چند نفر معدود کر یخته خود را بکنار سلامت رسانیدند . و الحاصل درین کارزار بسیاری از لشکر ایران که عبارت از صد و بیست هزار

نفر بودند طعمهٔ دشمنهٔ خونخوار کشتند . و از لشکر اسلام نیز که بسی و چهار هزار نفر بالغ میشد تنهاده هزار نفر بایعض سرداران که نامشان ذکر شده است شهید گردیدند . اگرچه در تاریخ وقوع این محاربه اختلاف واقع شده است اما بموجب اشهر اقوال در چهاردهم سنهٔ هجرت سنیهٔ بوقوع آمده است .

( استطراد )

از غزوهٔ ایوا که در اوائل عهد هجرت بوقوع آمده است تا محاربهٔ قادسیه تنها مدت چهارده سال گذشته است . اگر بتنظیم و ترتیب جیش قادسیه بنظر امعان نگاه انداخته شود بخوبی مشاهده میگردد که در باب تعبیهٔ جیوش آن آوان باتعبیهٔ جیوش این زمان ما که فنون و صنایع بدرجهٔ اعلیٰ رسیدند است بجز تغییر و تبدیل سلاح و وضع استحکام ها و بعضی حرکات و سکنات که فراخور آنها باشد فرقی دیگر مشاهده نمیشود . و این آثار مدنیت فاضله که محمد علیه السلام در اندک زمان از دیار وحشت انکیز عربستان و خرابه زار حجاز بر آورده موجب عبرت جهانیان و باعث انبیا و بصیرت عالمیان گردیده است در حرکات و سکنات و اعمال و افعال اصحاب و آل آن بر گردیده ایزد متعال مانند خورشید تابان ظاهر و نمایان بود . آری این سعادت و فلاح تنها از اتباع کتاب الله و سنت رسول الله حاصل شده است . درین باب اگر کسی اعتراض نماید کلامش بدان میماند که نور آفتاب را بایک پر شیره پیوشاند . آیدر آثار و اخبار ملوک عظام و سلاطین فحاش و یا انبیا کرام که بساج و هاج نبوت سرفراز شده پیش از ایشان گذشته اند . و نام نامی شان در کتب تاریخ و صحف مقدسه درج



شده اند مانند چنین حریت کامله و ادارهٔ مکمله مشاهده میشود .  
 نه نه . پس باید که مردمان صاحب انصاف انصاف نمایند . مانیر  
 بصدد خود باز کردیم . سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه خبر  
 فتح و ظفر محسار به قادیسیه بأمیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه  
 نوشته قرار داد که تارسیدن جواب باجیش اسلام در موقع  
 قادیسیه آرام پذیرد . چون در اینجا یکی از آن مواد که بحسن اخلاق  
 عمر رضی الله تعالی عنه گواهی میدهند اتفاق افتاد . پس  
 بطریق اتمسال از ذکر آن گذشتن جایز ندانسته بیان میکنیم که  
 حضرت عمر بر ای گرفتن خبر نبرد قادیسیه انقدر بیصبر شده  
 بود که هر روز از مدینه بر آمده منتظر بشیر میشد .

اتفاقاً روزی در راه قاصدی را که همراه مکتوب سعد می آمده دیده  
 از پیکار قادیسیه استفسار نمود . قاصد بطریق اختصار جواب  
 داد که مسلمانان مظفر و منصور و مشرکان هم مغلوب و قهقور  
 شده اند . خلیفه دید که قاصد بعد از اتمام این کلام بسرعت تمام  
 بجانب مدینه میخراشد . پس خودش نیز باز کابش پویان و از  
 وقوعات دیگر نیز سؤال کنان میرفت تا از دروازهٔ مدینه باهم  
 درون در آمدند . و ساکنان مدینه قیام نموده منتظر سلام  
 خلیفه شدند . بشیر خلیفه را بفرست دانسته زود از اسب فرود  
 آمد و مکتوب سعد را تقدیم نمود و گفت فدایت شوم چرا پیش ازین  
 نفر مودی که من خلیفه هستم .

گفت ( لا بأس عليك المؤمنون اخوة ) یعنی زیان ندارد .  
 مؤمنان برادر یکدیگر هستند . بعد از آن مکتوب سعد را در مجمع  
 ناس کشاده با آواز بلند بخواند .